

طلائیة گوشه‌ای از حرم حضرت ابوالفضل (ع) روایت محمد احمدیان در منطقه عملیاتی خیبر

تهیه و تنظیم: اکبر رستمی*

شناسنامه روایت	
	الف) مشخصات راوی نام و نام خانوادگی محمد احمدیان، از رزمندگان لشکر ۱۴ امام حسین (ع) در دوران دفاع مقدس
	ب) زمان و مکان روایتگری یکشنبه، ۱۳۹۳/۱۲/۲۴ یادمان طلائیة، ضلع جنوبی دژ جمهوری، سهراهی شهادت
	ج) مشخصات کاروان گروه شهید صیاد شیرازی ارتش (۱۹ اتوبوس از شهرهای کرمان، ابهر، خرمدره، تنکابن، قم، تهران، رفسنجان، مشهد، که ۱۱ اتوبوس خواهران و ۸ اتوبوس برادران بودند) تعداد افراد کاروان: تقریباً ۶۵۰ الی ۷۰۰ نفر

مقدمه

سپس درباره اهداف و راهکارهای عملیات خیبر و اهمیت منطقه طلائیة در این عملیات، نکاتی را برای مخاطبان توضیح داد. راوی سپس با تشریح مختصری از وقایع رخ داده در منطقه طلائیة، به بیان موضوعات دیگری پرداخت؛ از جمله ذکر خاطراتی از روزهای عملیات و وقایع بعد از عملیات، خاطرات دوران تفحص و علت نام‌گذاری طلائیة به قرارگاه حضرت ابوالفضل (ع). در ادامه عین متن روایت پیاده‌شده سردار احمدیان ارائه و در انتها به تحلیل محتوایی این روایت پرداخته خواهد شد.

کاروان شهید صیاد که از یادمان دهلاویه به سمت طلائیة حرکت کرده بود، در ساعت ۱۲:۱۵ دقیقه وارد یادمان طلائیة شد و پس از اقامه نماز در محل یادمان با مداحی به سمت سهراهی شهادت از روی دژ حرکت کرد و در ضلع جنوبی سهراهی شهادت روی دژ جمهوری مستقر شد. آقای احمدیان روایت خود را بعد از مراسم زیارت عاشورای برادر مجتبی رضائی شروع کرد. وی ابتدا به تشریح وضعیت منطقه جغرافیایی طلائیة پرداخت و

* کارشناسی ارشد جغرافیا و کارشناس گروه مطالعات نظامی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

تشریح وضعیت جغرافیایی منطقه

«ما الآن روی دژ طلائی هستیم که خط اول عراقی‌ها در عملیات خیبر بود. این دژ در ۸ کیلومتری جزایر مجنون شمالی و جنوبی قرار دارد. پشت سر ما آب‌گرفتگی هورالعظیم است. ما الآن در دل منطقه عملیاتی خیبر هستیم.»

اهداف و راهکارهای عملیات خیبر

هدف عملیات خیبر دو چیز بود: ۱. رسیدن به جزایر مجنون و تصرف چاه‌های نفت موجود در این جزایر و زدن ضربه اقتصادی به عراق. ۲. رسیدن به شهر بصره (غالب عملیات‌های ما به سمت شهر بصره بود). قرار بود در این عملیات در چهار محور عمل کنیم: ۱. پاسگاه زید. ۲. طلائی. ۳. هور. ۴. بچه‌هایی که قرار بود با هلی‌برن پشت سر عراقی‌ها پیاده شوند.

آن چیزی که در فیلم‌ها ساخته‌اند را حضرت عباسی از ذهن‌تان پاک کنید. من رفته بودم عراق؛ یکی از ژنرال‌های عراقی از من سؤال کرد، گفت فلانی یک چیز ذهن من را مشغول کرده. گفتم چی؟ گفت چه اتفاقی در هشت سال جنگ شما افتاده که هر کجا که ما شما را شکست دادیم، امروز یک امامزاده درست شده است؟ دیدم راست می‌گوید. مگر می‌شود شما ارونند بروید و یاد مظلومیت بچه‌ها نیفتید که فقط در یک شب ۲۹۰ نفر مفقودالآثر شدند؛ پایین‌تر، علقمه قتلگاه بچه‌ها در عملیات کربلای ۴؛ شلمچه قتلگاه بچه‌ها در ۸ عملیات؛ بیابید طلائی، قتلگاه بچه‌ها در خیبر؛ و شما باید الآن بنشینید و قصه غربت بچه‌های طلائی را بشنوید.

اهمیت منطقه طلائی در عملیات خیبر

متأسفانه در محور پاسگاه زید، دشمن مقاومت کرد و خط توسط ارتش شکسته نشد؛ چراکه موانع و مثلثی‌های زیادی بود. عملاً دو روز اول عملیات، منطقه زید از گردونه عملیات خارج شد. ما در هور با قایق توانستیم به سمت جزایر برویم و خط آن را

بشکنیم و جزایر را بگیریم. از آن طرف هم بچه‌های لشکر ۸ هلی‌برن شدند و پشت عراقی‌ها پیاده شدند. بچه‌هایی که با قایق و هلیکوپتر رفته بودند، بین آب و عراقی‌ها در محاصره بودند و تنها راهی که ما باید خودمان را به آنها می‌رساندیم و آنها را از این شرایط درمی‌آوردیم، طلائی بود. عراقی‌ها بعد از شکست زید فهمیدند که تنها راهکار ما طلائی است؛ لذا همه توان خود را در سهراهی شهادت طلائی متمرکز کردند.

وقایع رخ داده در این منطقه

این طرف دژ، هور بود که تا ۱۶ ردیف موانع داشت. تنها راهکار ما حرکت روی دژ جمهوری بود که در مراحل ۱ و ۲ عملیات بچه‌های تهران در سهراهی شهادت زمین‌گیر شده بودند. ما هم (لشکر ۱۴ امام حسین^(ع)) که در زید عمل کرده بودیم (مأمور به ارتش بودیم)، بلافاصله به ما گفتند که قصه طلائی گره خورده و منطقه هیچ عقبه خشکی ندارد و ما بلافاصله برای آزاد کردن خط، راهی طلائی شدیم. در همان شب شهید خرازی شروع کرد به صحبت و گفت کار گره خورده و ما باید جایی برویم که شاید ۳ تا گردان اول حتی پایمان نیز به طلائی نرسد، ولی باید خط شکسته شود. بعد به بچه‌ها گفت هرکی می‌خواد بره، بره؛ معلوم نیست زنده برگردیم، هرکس می‌خواد بیاد، فکر برگشتن نداشته باشه. جالب اینجاست بود که بچه‌ها مثل ابر بهار گریه می‌کردند. ما حرکت کردیم. بچه‌ها یک خداحافظی و وداع قشنگی داشتند. ما قرار شد روی دژ حرکت کنیم. یک اتفاق خوشگل افتاده بود؛ حاج حسین به ما گفته بود تو مسیر روی دژ که حرکت می‌کنید جنازه عراقی زیاد ریخته؛ نگاهشون نکنید. اما اینها جنازه بچه‌های خودمان بود؛ این‌طوری گفت که دیدن جنازه بچه‌های خودمان روی روحیه بچه‌ها تأثیر نداشته باشد.



روایت محمد احمدیان دریادمان طلائیہ - اسفند - ۱۳۹۳

و صدا زد، ایرانی ایرانی و دوید سمت خاکریز. بعد از این، ما خدایی‌ایش زمین را نمی‌توانستیم ببینیم و عراقی‌ها شروع کردند به کوبیدن. یک سنگر دولول داشتند که تمام نقاط کور ما را هم می‌دید و شروع کرد به زدن. در این میان یکی از بچه‌های ما پرید داخل آب و بدون هدف‌گیری دقیق، سنگر عراقی را زد و ما با گفتن الله‌اکبر ریختیم روی خاکریز و قرار شد که ما این خاکریز را بگیریم و یک‌سری دیگر از بچه‌ها بروند تا سه‌راهی جلوتر و نزدیک قرارگاه فرماندهی عراق که زیر آن دکل بود تا با یک گردان دیگر که از بچه‌های کاشان بودند الحاق کنند و بعد گام بعدی را بردارند؛ که هر دو گروه نتوانستند جلو بروند و دشمن آنها را زمین‌گیر کرد. کار گره خورد و دستور عقب‌نشینی صادر شد و طلائیہ باز نشد. ما روی دژ که می‌خواستیم عقب برویم، والله ماشین نمی‌توانست حرکت کند؛ چراکه می‌رفت روی جنازه بچه‌ها و گیر می‌کرد. بچه‌هایی که در محاصره بودند دیگر ناامید شدند؛ چراکه فهمیدند طلائیہ راهش باز نشده. خبر رسید به

قرار شد ما در حاشیہ و لبه دژ حرکت کنیم. هوا هم خیلی سرد بود و آب هور به دیواره دژ می‌زد و راه‌رفتن خیلی سخت بود. مسیر خیس و لیز شده بود و مدام بچه‌ها سر می‌خوردن و می‌رفتن تو آب. آرام آرام آمدیم تا رسیدیم به جنازه‌هایی که به ما گفته بودند جنازه عراقی‌هاست. تو نور منور دیدیم خدایا اینا عراقی نیستند، خیلی خوشگل هستند. بچه‌ها می‌گفتند اینها پیشانی‌بند دارند، اینها ریش و محاسن دارند. حتی بعضی‌ها زنده بودند. آنها ۷ روز بین ما و عراقی‌ها گیر کرده بودند. بچه‌ها حین حرکت و مواقعی که می‌نشستند می‌رفتن یک تیکه از لباس اینها را می‌گرفتن و می‌گفتن ما آمده‌ایم؛ ان‌شاءالله خط می‌شکند، فقط شما که پیش خدا آبرو دارید، دعا کنید که خط بشکند. تا رسیدیم به سه‌راهی، یک بولدوزر داشت کار می‌کرد؛ یکی از بچه‌ها از آن بالا رفت و راننده را انداخت پایین. یک عراقی دیگر هم که نشسته بود، داشت مین کار می‌گذاشت. یک لحظه یکی از عراقی‌ها متوجه شد که راننده بولدوزر پایین کشیده شده

و داداش سوم ہم همان شب شهید شد. مانده بودیم به مادرشون چی بگوییم؛ سه داغ در یک شب. در ادامه خاطره‌ای از یک بی‌سیمچی بگویم که یک دستش قطع شده بود و نمی‌خواست ما بفهمیم و می‌گفت هیچ چیزی ام نیست؛ زخم سطحیه، ولی یک لحظه دیدم دستش قطع شده و به او گفتم باید برگردی، ولی باین حال ادامه می‌داد و می‌گفت که یک دست دیگر دارم و می‌مانم.

وقایع بعد از عملیات و خاطرات دوران تفحص

بعد از خیبر که برگشتیم، نه تنها خیلی از بچه‌ها را نیاورده بودیم، بلکه خبری هم آنها نداشتیم. به خاطر این نمی‌خواستیم کسی بفهمد ما برگشتیم؛ چراکه از جای جای ایران می‌آمدند و سراغ فرزندانمان را از ما می‌گرفتند؛ عکسی می‌آوردند و می‌گفتند فرزند ما را ندیدی؟ مادر حسن آمد سراغش را از من گرفت؛ دلم آتش گرفت. بعد به خودم گفتم برویم یک تکه از لباس اینها را بیاوریم تا مادرانشان آرام بگیرند. تازه فهمیدم طلائیہ کجاست!

علت نام‌گذاری طلائیہ به قرارگاه حضرت ابوالفضل^(ع)

رمز عملیات ما "یا رسول‌الله" بود؛ پس چرا به اینجا می‌گوییم قرارگاه ابولفضل؟ شاید چون شهید خرازی دستش را گذاشت. ما آمدیم که جنازه بچه‌ها را جمع کنیم و تحویل بدهیم. به خدا جمجمه‌ها و اسکلت‌ها را کنار همدیگر و در حالت آغوش هم پیدا می‌کردیم، خیلی خوشگل. به خدا، یک جعبه مهمات بیرون کشیدیم داخلش پنج تا سر برویده بود. به خدا، سر بچه‌ها را برویده بودند؛ باورمان نمی‌شد، ولی الآن با کارهایی که داعشی‌ها انجام می‌دهند این قضیه باورپذیرتر است.

اوایل کار، سال ۱۳۷۲، کاروان‌های خانواده مفقودالاثرا را اینجا می‌آوردند برای بازدید و من

طلائیہ. همه فرماندهان نشسته بودند و داشتند فکر می‌کردند چطور بچه‌ها را عقب بکشیم که تلفات کمتر بدیم. در همین حین، بی‌سیم صدا کرد: بسم الله الرحمن الرحیم، پیام حضرت امام: "حفظ جزایر حفظ اسلام است؛ جزایر باید حفظ شود." عجیب بود. همت پا شد، گفت من دارم می‌روم قایق جور کنم. کاظمی آر.پی. جی. برداشت و گفت من دارم می‌روم. باکری و خرازی بلند شدند. همه دست به کار شدند و همه از جان

مایه گذاشتند تا جزایر سقوط نکنند. سرانجام ما پل‌های خیبری و جاده سیدالشهدا را زدیم و به جزایر رسیدیم. مکالمه بی‌سیم است بین احمد کاظمی و بچه‌هایی که در محاصره‌اند؛ احمد می‌پرسد وضعیت چطور است. آنها می‌گویند دورتادورمان عراقی است؛ دیگر سلاح نداریم، داریم با سنگ می‌جنگیم و امیدی نداریم. احمد می‌گوید اگر نمی‌شود جنگید، بلند شید اسیر بشوید. این گفته یعنی احمد به فکر نیروهایش است، در حالی که خودش داشت آر.پی. جی. می‌زد. و اینها نگذاشتند حرف امام زمین بماند.

ذکر خاطراتی از روزهای عملیات

سه‌تا داداش باهم در محاصره در جزیره گیر افتادند. داداش اول فرمانده گردان است؛ رجب‌علی کریمی که شهید می‌شود. داداش دوم می‌آید، قدرت‌الله، که ما نمی‌خواستیم او بفهمد و می‌خواستیم جوری او را عقب بفرستیم، ولی از نوع صحبت‌های ما فهمید. گفت حالا نوبت من است و رفت و او هم شهید شد.

دستور عقب‌نشینی صادر شد و طلائیہ باز نشد. ما روی دژ که می‌خواستیم عقب برویم، والله ماشین نمی‌توانست حرکت کند. چرا که می‌رفت روی جنازه بچه‌ها و گیر می‌کرد

آنها به خاطر ما رفتند؛ حالا ما چه کرده‌ایم و چه باید بکنیم؟

دو رفیق بودند یکی از آنها گلوله به سرش خورده بود و داشت دست‌وپا می‌زد و ما نمی‌خواستیم رفیقش که داره می‌یاد، اونو تو این حال ببیند. من آن روز حواسم نبود، ولی الان می‌فهمم، من آن روز حواسم بود که یک رفیق رفیقش را در این حال نبیند. آی روزگار چکار کردی با دل یک خواهر. امان از دل زینب^(س).

آیا ممکن است این بچه‌ها روی زمین افتاده باشند با لب‌های تشنه و آقا ابوالفضل نیامده باشد برای اینها سقایی کند.»

در ادامه، راوی با یک توصیف احساسی از جمعیت می‌خواهد روی خاک بنشینند؛ چراکه بدن این شهیدان با این خاک قاطی شده و دستشان را روی خاک بگذارند و دعای تحویل سال را در این حالت زمزمه کنند. وی در آخر با یادی از شهید همت و شهید میرافضلی که از بچه‌های کرمان بودید، از شهدا می‌خواهد برای حضار دعا کنند.»

ارزیابی و تحلیل محتوایی روایت

در ارزیابی تخصصی این روایت نکات و ملاحظات زیر به‌عنوان نکات قوت و ضعف روایتگری آقای احمدیان می‌تواند مدنظر قرار بگیرد.

نکات قوت در بخش شکلی

۱. راوی با صداقت و صمیمیتی بسیار زیاد و با شور و

نمی‌خواستیم با این خانواده‌ها روبه‌رو بشوم و می‌رفتم داخل سنگر تا اینها بروند. یکی از پدران شهدای مفقودالامر آمد پیشم، گفت شما مسئول تفحص هستید؟ گفتم بله. گفت به‌خدا مادرش دق کرد مرد؛ من هیچ آرزویی ندارم، فقط یک تکه لباس بچه‌ام را بیاورید، بعدش من بمیرم. و این را هم شنیده‌اید که مادری اینجا می‌گفت من ۲۳ سال شب‌ها نمی‌خوابم، با خودم می‌گم بچه‌ام می‌آید. برایش جا پهن می‌کنم. به‌خدا، ۲۳ سال است کنار سفره برایش ظرف می‌گذارم. یا پسر بچه‌ایی که اصلاً پدرش را ندیده بود و مدرسه شاهد درس می‌خواند و از من برای پدرش یک قبر می‌خواست.

اینها رفتند و دل ما را آتش زدند. شبش ما در سنگر برای ولادت امام رضا جشنی گرفتیم. همه بچه‌ها بودند و من از ابوالفضل خواندم و گفتم آقا جان، اینها از من بچه و بابا می‌خواهند؛ من چیکار کنم. فرداش رفتیم سر کار برا تفحص. قبل از حرکت گفتم چه رمزی داشته باشیم، من گفتم یا ابوالفضل. گفتند بی‌معرفت، ولادت امام رضاست، چرا ابوالفضل؟ شروع کردیم به کندن؛ اولین شهید پیدا شد. کارت شناسایی‌ش را دیدیم، اسمش ابوالفضل بود. توسل دیشب ما و رمز ما هم یا ابوالفضل بود. بعدش من گفتم اگر شهید بعدی ما هم اسمش ابوالفضل بود، طلائی گوشه‌ای از حرم آقا ابوالفضل^(ع) است. شروع کردیم به کندن. یک دست برویده پیدا کردیم و زیرش آبی می‌چکید و ادامه دادیم؛ پیکری را از خاک درآوردیم. همه دنبال اسمش می‌گشتند، بعد استعلام کردیم دیدیم اسمش ابوالفضل ابوالفضلی از گردان امام محمدباقر، بچه کاشان است. الله‌اکبر. یکی از بچه‌ها از اسارتش تعریف می‌کرد و می‌گفت آن شب ما را از کنار پیکرهای بچه‌های خودمان حرکت می‌دادند. بچه‌هایی که زمین‌گیر شده بودند، عراقی‌ها تیر خلاص به آنها نمی‌زدند، بلکه با قنداق اسلحه به سر و صورتشان می‌زدند.

رفتیم برای تفحص. قبل از حرکت گفتم چه رمزی داشته باشیم، من گفتم یا ابوالفضل. شروع کردیم به کندن؛ اولین شهید پیدا شد. کارت شناسایی‌ش را دیدیم، اسمش ابوالفضل بود.

۱. در بخش اول روایتگری، راوی جغرافیای منطقه عملیاتی طلائی را به صورت خلاصه بیان و به سرعت از بحث عبور کرده و چون از هیچ وسیله و ابزار کمک آموزشی مثل نقشه استفاده نمی کرده است، حضار در توجیه جغرافیایی منطقه کمی دچار ابهام شده بودند.

۲. راوی می توانست در ادامه بحث و قبل از ورود به روایت طلائی، اهمیت و جایگاه منطقه طلائی را از نظر عملیاتی و تاکتیکی را برای مخاطب تبیین کند و ضمن بیان کلیتی از جنگ، وضعیت ما را در این برهه از زمان در جنگ تحمیلی ترسیم کند تا مخاطبان متوجه شوند که ما چرا در این نقطه جغرافیایی عملیات کردیم و قبل از این عملیات چه اتفاقاتی در میدان نبرد رخ داده بود.

۳. همچنین بایسته بود کلیتی از وضعیت سازمان رزم ایران در این عملیات برای حضار شرح داده شود تا زائران متوجه باشند که چه قرارگاهها و یگانهایی در این منطقه و عملیات درگیر بودند؛ زیرا زائران از شهرهای مختلف به مناطق عملیاتی می آیند و حضور یگانهای شهر و دیارشان در چنین حماسه ای برایشان جذاب است.

ب) در بخش دوم روایت سردار احمدیان موارد اشتباه و مبهمی نیز از بعد محتوای نظامی دیده می شود که عبارتند از:

۱. رسیدن به شهر بصره یکی از اهداف عملیات خیبر عنوان شده که نادرست است؛ چراکه تأمین شمال شهر بصره از اهداف عملیات بود و تصرف بصره جزو گامها و عملیتهای بعدی ایران به شمار می رفت.

۲. راوی در روایت خود می گوید که قرار بود در این عملیات در ۴ محور عمل کنیم؛ در حالی که عملیات خیبر در دو محور اصلی زید (قرارگاه کربلا) و هور (قرارگاه نجف) اجرا شد.

۳. در بخش دیگری از روایت، به مفقودالاشرفین بیش از ۲۹۰ نفر در یک شب از عملیات والفجر ۸ در

حال خوبی به روایتگری پرداخته و مطالبی را که بیان کرده که مرتبط با منطقه است. وی با فن بیان بسیار خوب و صدای رسا صحبت کرده و همین موضوع سبب شده است تا روایت وی اثر بسیار زیادی بر مخاطبان داشته باشد.

۲. باتوجه به اینکه راوی یکی از بهترین مکانهای یادمان را برای روایتگری انتخاب کرده، (سهراهی شهادت) به خوبی توانسته است احساسات حضار را مدیریت و درعین حال با یک تصویرسازی خوب و ارتباط با جغرافیای منطقه، روایتگری کند.

۳. راوی در بحث ولایت فقیه و رهبری حضرت امام به پیام امام درباره حفظ جزایر و ولایتمداری و تکلیفمداری رزمندگان و فرماندهان و اثر پیام امام اشاره کرده است که با آن پیام ورق برومی گردد و نیروهای خودی با انگیزه و توان بیشتری به ادامه نبرد و حفظ جزایر اهتمام می ورزند.

۴. راوی به منظور تبیین وظایف و راه آینده برای نسل امروز هم به خوبی پلی بین زمان جنگ به حال می زند و با تصویری که از رفتار و ایثار شهدا ترسیم می کند، از حضار می خواهد که بدانند وظیفه الان آنها چیست.

۵. حضور فرماندهان عالی در بطن میدان جنگ و درگیری، ولایت پذیری آنان و مسئولیت پذیری آنان در قبال نیروهای تحت امرشان در این روایت به خوبی ترسیم شده که، الگوی خوب و شایسته ای برای نسل آینده می باشد.

۶. راوی در بحث سبک زندگی هم خاطرات مناسبی از شهدا و رفتارهای آنان نقل کرده است.

نقاط ضعف در بخش محتوایی

الف) با وجود اینکه آقای احمدیان یکی از راویان با سابقه راهیان نور است، مواردی در روایتگری ایشان وجود دارد که می توان آنها را ضعفهای محتوایی روایت ایشان برشمرد:

خود مخاطب وضع پیش آمده را تحلیل و درک کند. در واقع، نیازی نیست با این توصیفات، مخاطب را بگریانیم؛ زیرا اگر توصیفی واقعی از وضعیت صحنه نبرد و عدم توازن قوا بیان شود، اگر هم گریه‌ای رخ داد، مطمئناً گریه معرفتی است.

۸. راوی در قسمتی از روایت خود نقل می‌کند که در عقب‌نشینی نیروها جنازه بچه‌ها مانع حرکت ماشین‌ها می‌شد که اصلاً نیازی به نقل این‌گونه اتفاقات نیست و معلوم نیست راوی از ذکر این موارد

چه هدفی را دنبال می‌کند. آیا فقط بحث اشک و گریه است؟ به نظر نگارنده ما مجاز نیستیم به هر قیمتی اشک مخاطب را درآوریم باید شأن و شجاعت و مقاومت رزمندگان حفظ شود. اگر مقاومت عاشورایی (دفاع تا آخرین نفر و نفس) رزمندگان را بتوانیم به خوبی توصیف کنیم خود گویا می‌باشد، هرچند در صحت مطلب فوق شکی نیست و در صحنه نبرد این‌گونه موارد اجتناب‌ناپذیر بوده است.

۹. در بخش دیگری از روایت، راوی اشاره‌ای به پیام حضرت

امام حسین جلسات فرماندهان و گره‌خوردن نبرد طلائییه اشاره می‌کند که به نظر نادرست است و پیام امام چند روز بعد از این اتفاقات در طلائییه صادر شد و از نظر زمانی تطابق وجود ندارد.

۱۰. راوی در بخشی که درباره جلسه فرماندهان و پیام حضرت امام درباره حفظ جزایر صحبت می‌کند اشاره‌ای به حضور حسین خرازی می‌کند که به نظر اشتباه است؛ چراکه در این مقطع دست حسین خرازی قطع شده بود و ایشان را به عقب انتقال داده

محدوده کارخانه نمک اشاره شده که چنین رقمی جای تردید دارد و نیازمند بررسی بیشتر و است.

۴. راوی وجود موانع و مثلثی‌ها را از دلایل شکسته‌نشدن خط در محور زید اعلام می‌کند که صحیح نیست؛ چراکه در محور زید، اصلاً مثلثی وجود نداشته است و مثلثی‌ها خیلی بالاتر از این محور قرار داشتند.

۵. راوی در بخش دیگری از روایت خود از هلی‌برن بچه‌های لشکر ۸ به پشت عراقی‌ها و محاصره‌شدنشان بین آب و عراقی‌ها صحبت می‌کند که به نظر درست نمی‌باشد؛ زیرا اصلاً هلی‌برن وسیعی در این عملیات انجام شد، همچنین عراقی‌ها هم در آن مکان حضور نداشتند که محاصره بشوند. ذکر این نکته گفتنی است که در این عملیات می‌بایست به اقدامات قرارگاه سری نصرت و شهید هاشمی که چندین ماه مخفیانه در این منطقه کار شناسایی انجام دادند و توانستند عراقی‌ها را غافلگیر کنند اشاره شد و این‌طور نبوده که عراقی‌ها آنجا حضور داشته باشند و بچه‌های لشکر ۸ را محاصره کنند.

۶. در بخشی دیگر از روایت، راوی از وجود ۱۶ ردیف موانع در هور صحبت می‌کند که در این بازه زمانی و عملیات خیر صحیح نمی‌باشد؛ چراکه در این زمان، بجز یک سری سنگ‌هایی که روی دژ و مسلط به هور بود، مانع دیگری وجود نداشت.

۷. در بخشی از روایت برای نشان دادن مظلومیت رزمندگان خودی توصیف‌هایی مثل ریختن جنازه‌های روی دژ که سیمای زیبایی داشتند و... شده که به نظر نگارنده بیان این مطالب ضرورتی ندارد و در کل برای نشان دادن مظلومیت رزمندگان خودی بهتر است از شاخصه‌هایی استفاده شود که اثرپذیری بیشتری داشته باشد؛ مثلاً بیان قدرت دشمن، وضع امکانات موجود و حمایت ابرقدرت‌ها از دشمن بعثی، مشقات اولین عملیات آبی - خاکی و حدود ۱۳ کیلومتر عقبه آبی، استعداد رزم و پشتیبانی دو طرف؛ تا

راوی در بخشی که درباره جلسه فرماندهان و پیام حضرت امام درباره حفظ جزایر صحبت می‌کند اشاره‌ای به حضور حسین خرازی می‌کند که به نظر اشتباه است؛ چراکه در این مقطع دست حسین خرازی قطع شده بود و ایشان را به عقب انتقال داده بودند.

